رهنمود سبز (هنر روضه‏خوانى(

مقام معظم رهبرى مورخ 74 / 3 / 19 در نمازجمعه تهران در تذکردلسوزانه‏اى به روحانیون، مبلغان و مداحان‏توصیه کردند که روضه‏ها را از روى متن مقتل‏بخوانید و خود ایشان قسمتى از کتاب لهوف‏مرحوم سید بن طاووس را خواندند و فضاى‏معنوى خاصى را ایجاد کردند. جهت الگوگیرى‏از سیره معظم له مرورى بر توصیه ایشان داریم.

همه جاىِ کربلا ذکر مصیبت است. همه حوادث عاشورا گریه‏آور و دردناک‏است؛ هر بخشى را شما بگیرید از ساعتى که واردِ کربلا شدند، صحبتِ امام‏حسین(ع)، خطبه او، شعر خواندنِ او، خبر مرگ دادن او، صحبت‏کردن با خواهر، با برادرها با عزیزان، همه اینها مصیبت است تا برسد به شب‏عاشورا. یک گوشه‏اى از آنها را من حالا عرض مى‏کنم. این روزها روزِ روضه‏و گریه است شما هم همه‏جا مى‏شنوید. بنده هم در اینکه در این مهمانىِ عظیم‏حسینى مختصرى خودم را وارد کرده باشم، این چند کلمه را عرض مى‏کنم.فکر کردم که چون این ملّتِ ما خیلى جوان در راه خدا داده است؛ شاید در این‏جمعیّت هزاران نفر هستند که جوان‏هایشان را از دست داده‏اند، فکر کردم ازجوان‏هاى امام حسین(ع) چند کلمه‏اى عرض کنم.

خب ما به همه مى‏گوییم که متنى روضه بخوانید بنده هم مى‏خواهم متنِ‏کتاب لهوف ابن طاوس را برایتان بخوانم تا ببینیم روضه متنى چه جورى‏است. بعضى مى‏گویند نمى‏شود همان را که در کتاب نوشته آدم بخواند. بایدبپرورانیم، بسازیم. حالا گاهى آن هم اشکالى ندارد اما ما حالا از روىِ کتاب‏چند کلمه‏اى مى‏خوانیم.

کتابِ لهوف براى ابن طاووس است. على بن طاووس از علماىِ بزرگ‏شیعه در قرن ششم پانصد و اندى هجرى قمرى. خانواده علم‏اند. خانواده‏دین‏اند، همه‏اشان یا خیلى‏اشان خوبند. به خصوص این دو برادر. على بن‏موسى بن جعفر بن طاووس و احمد بن موسى بن جعفر بن طاووس این دوبرادر از علماىِ بزرگ و از مؤلّفین بزرگ و ثقات بزرگند. این کتاب مال سیّدعلى بن موسى بن جعفر بن طاووس است. کتابِ لهوفِ معروف که درتعبیراتِ منبرى‏هاى ما عینِ عبارات این کتاب مثل روایت خوانده مى‏شود ازبس متقن و مهم است. من از روى این کتاب مى‏خوانم.

مى‏گوید که فَلَمّا لَمْ یَبْقِ مَعَهُ سِوى أَهْلِ بَیْتِهِ.[1] یعنى وقتى که همه اصحاب‏امام حسین(ع) به شهادت رسیدند و غیر از خانواده او کسى با اوباقى نماند. خَرَجَ عَلِىّ بن الحسین(ع) على اکبر از خیمه‏گاه خارج‏شد وَ کانَ مِنْ اَشْبَهِ النّاسِ خَلْقاً یعنى على‏اکبر یکى از زیباترین جوانها بود.فَاسْتَأْذَنَ اَباهُ فِى القِتال آمد پیش پدر و گفت: پدر! اجازه بده من بروم بجنگم وجانم را قربانت کنم (گریه رهبرى و حضّار). فَأَذِنَ لَهُ یعنى هیچ‏مقاومتى نکرد و به او اجازه داد. این دیگر اصحاب و برادرزاده و خواهرزاده‏نیست که امام به او بگوید نرو، بایست. این پاره تن خود اوست. پاره جگرخود اوست حالا که مى‏خواهد برود باید امام حسین(ع) اجازه‏بدهد. این انفاق امام حسین(ع) است. این اسماعیلِ‏حسین(ع) است که مى‏رود به میدان. فَأَذِنَ لَهُ اجازه داد که برود، امّاهمین که على‏اکبر راه افتاد به طرف میدان، ثُمَّ نَظَرَ اِلَیْهِ نَظَرَ آیسٍ مِنْه (گریه‏حضار) یک نگاهى از روى ناامیدى به قد و قامتِ على‏اکبر انداخت وَاَرْخى(ع) عَیْنَهُ وَ بَکى ثُمَّ قالَ اللّهُمَّ اشْهَد؛ خدایا خودت شاهدباش! فَقَدْ بَرَزَ الیهم غُلامٌ اَشْبَهُ النّاسِ خَلْقاً وَ خُلقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ؛ یعنى‏جوانى را به جنگ فرستادم و به کامِ مرگ از همه مردم شبیه‏تر بود به‏پیغمبر(ص)، هم در چهره، هم در حرف زدن و هم در اخلاق. ازهمه جهت. بَه بَه! چه جوانى است! اخلاقش هم به پیغمبر(ص) ازهمه شبیه‏تر است. قیافه‏اش هم به پیغمبر(ص) از همه شبیه‏تراست، حرف زدنش هم به حرف زدنِ پیغمبر(ص) شبیه‏تر است.شما ببینید که امام حسین(ع) به چنین جوانى چقدر علاقمنداست. به این جوان عشق مى‏ورزد. نه فقط به خاطر اینکه پسرش است. بخاطرِشباهت، اینجور شباهتى، آن هم به پیغمبر(ص). آن هم حسینى‏که در بغلِ پیغمبر(ص) بزرگ شده است. به این پسر خیلى علاقه‏دارد، خیلى برایش رفتنِ این پسر به میدانِ جنگ سخت است. بالاخره رفت.حالا عباراتِ دیگرى دارد که آنهارا نمى‏خوانم. نقل مى‏کند مرحوم ابن طاووس که وقتى این جوان به میدانِ‏جنگ رفت و آن جور جنگید و پیشِ پدرش برگشت و گفت: پدر جان!تشنگى مرا مى‏کُشد. اگر آبى دارى به من بده! حضرت هم آن جواب را به اودادند و برگشت رفت بطرف میدان.

حالا از این جا مى‏خوانیم: فَتَقَدَّمَ نَحْوَ القوم حضرت به او در جواب فرمودکه برو بجنگ! و طولى نخواهد کشید که سیراب خواهى شد. به دستِ جدّت‏سیراب خواهى شد.

فَرَجَعَ الى موقف النَّزال على‏اکبر برگشت به جاى جنگ به صحنه جنگیدن‏وَ قاتَلَ اعظَمَ القِتال این ابن‏طاوس هست‏ها. آدم ثقه‏اى است اینجور نیست که‏حالا براى گریه گرفتن، بصورتِ مثلاً گرم کردن مجلس بخواهد حرفى بزند؛نه! عباراتش عبارتِ متقنى است مى‏گوید: قاتَلَ اَعْظَمَ القِتال على‏اکبربزرگ‏ترین جنگ را کرد. در نهایتِ شجاعت و شهامت جنگید، بعد از آن که‏مقدارى جنگید و اینها، فَرَماهُ مُنْقذ بن مُرّة العبدى لَعَنَهُ اللَّه یکى از افرادِ دشمن‏او را بِسَهمٍ با یک تیرى هدف قرار داد، هدف گرفت آن حضرت را.

فَصَرَعَهُ با آن تیر او را از روىِ اسب بر روىِ زمین انداخت. فَناداهُ یا اَبَتاه‏عَلَیْکَ منى السَّلام (گریه حضار و مقام رهبرى) صداى جوان بلندشد که پدر خداحافظ! هذا جَدّى یَقرَءُکَ السَّلام و یَقول لک عَجِّلِ القُدومَ‏علینا.

همین یک کلمه را على‏اکبر بر زبان جارى کرد ثُمَّ شَهِقَ شَهْقَةً فَمات بعدآهى کشید یا فریادى کشید و جان از بدنش بیرون رفت.

فَجاءَ الْحُسَیْنٌ(ع) امام حسین تا صداىِ فرزند را شنید، آمد به‏طرف میدانِ جنگ، آنجایى که جوانش روى زمین افتاده است. حَتّى وَقَفَ‏عَلَیْهِ... آمد تا بالاىِ سر این جوان رسید وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلى خَدِّهِ صورتش راروى صورت على‏اکبر گذاشت وَ قالَ قَتَلَ اللَّه قوماً قَتَلوکَ ما اَجْرَأَهُمْ عَلَى اللَّه‏حضرت شروع کردند این کلمات را چند جمله‏اى نقل کردند. که حضرت‏صورتشان را گذاشتند روىِ صورت على‏اکبر و این کلمات را بنا کردند گفتن؛قالَ الرّاوى راوى نقل مى‏کند: کسى که این قضایا را از نزدیک به چشم خوددیده است و نقل کرده است مى‏گوید که وَ خَرَجَتْ زینَبُ بِنْت‏عَلِى(ع) مى‏گوید: یک وقتى دیدم زینب(س) ازخیمه خارج شد (گریه مقام رهبرى و حضّار) ت یعنى وقتى که همه اصحاب‏امام حسین(ع) به شهادت رسیدند و غیر از خانواده او کسى با اوباقى نماند. خَرَجَ عَلِىّ بن الحسین(ع) على اکبر از خیمه‏گاه خارج‏شد وَ کانَ مِنْ اَشْبَهِ النّاسِ خَلْقاً یعنى على‏اکبر یکى از زیباترین جوانها بود.فَاسْتَأْذَنَ اَباهُ فِى القِتال آمد پیش پدر و گفت: پدر! اجازه بده من بروم بجنگم وجانم را قربانت کنم (گریه رهبرى و حضّار). فَأَذِنَ لَهُ یعنى هیچ‏مقاومتى نکرد و به او اجازه داد. این دیگر اصحاب و برادرزاده و خواهرزاده‏نیست که امام به او بگوید نرو، بایست. این پاره تن خود اوست. پاره جگرخود اوست حالا که مى‏خواهد برود باید امام حسین(ع) اجازه‏بدهد. این انفاق امام حسین(ع) است. این اسماعیلِ‏حسین(ع) است که مى‏رود به میدان. فَأَذِنَ لَهُ اجازه داد که برود، امّاهمین که على‏اکبر راه افتاد به طرف میدان، ثُمَّ نَظَرَ اِلَیْهِ نَظَرَ آیسٍ مِنْه (گریه‏حضار) یک نگاهى از روى ناامیدى به قد و قامتِ على‏اکبر انداخت وَاَرْخى(ع) عَیْنَهُ وَ بَکى ثُمَّ قالَ اللّهُمَّ اشْهَد؛ خدایا خودت شاهدباش! فَقَدْ بَرَزَ الیهم غُلامٌ اَشْبَهُ النّاسِ خَلْقاً وَ خُلقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ؛ یعنى‏جوانى را به جنگ فرستادم و به کامِ مرگ از همه مردم شبیه‏تر بود به‏پیغمبر(ص)، هم در چهره، هم در حرف زدن و هم در اخلاق. ازهمه جهت. بَه بَه! چه جوانى است! اخلاقش هم به پیغمبر(ص) ازهمه شبیه‏تر است. قیافه‏اش هم به پیغمبر(ص) از همه شبیه‏تراست، حرف زدنش هم به حرف زدنِ پیغمبر(ص) شبیه‏تر است.شما ببینید که امام حسین(ع) به چنین جوانى چقدر علاقمنداست. به این جوان عشق مى‏ورزد. نه فقط به خاطر اینکه پسرش است. بخاطرِشباهت، اینجور شباهتى، آن هم به پیغمبر(ص). آن هم حسینى‏که در بغلِ پیغمبر(ص) بزرگ شده است. به این پسر خیلى علاقه‏دارد، خیلى برایش رفتنِ این پسر به میدانِ جنگ سخت است. بالاخره رفت.حالا عباراتِ دیگرى دارد که آنهارا نمى‏خوانم. نقل مى‏کند مرحوم ابن طاووس که وقتى این جوان به میدانِ‏جنگ رفت و آن جور جنگید و پیشِ پدرش برگشت و گفت: پدر جان!تشنگى مرا مى‏کُشد. اگر آبى دارى به من بده! حضرت هم آن جواب را به اودادند و برگشت رفت بطرف میدان.

حالا از این جا مى‏خوانیم: فَتَقَدَّمَ نَحْوَ القوم حضرت به او در جواب فرمودکه برو بجنگ! و طولى نخواهد کشید که سیراب خواهى شد. به دستِ جدّت‏سیراب خواهى شد.

فَرَجَعَ الى موقف النَّزال على‏اکبر برگشت به جاى جنگ به صحنه جنگیدن‏وَ قاتَلَ اعظَمَ القِتال این ابن‏طاوس هست‏ها. آدم ثقه‏اى است اینجور نیست که‏حالا براى گریه گرفتن، بصورتِ مثلاً گرم کردن مجلس بخواهد حرفى بزند؛نه! عباراتش عبارتِ متقنى است مى‏گوید: قاتَلَ اَعْظَمَ القِتال على‏اکبربزرگ‏ترین جنگ را کرد. در نهایتِ شجاعت و شهامت جنگید، بعد از آن که‏مقدارى جنگید و اینها، فَرَماهُ مُنْقذ بن مُرّة العبدى لَعَنَهُ اللَّه یکى از افرادِ دشمن‏او را بِسَهمٍ با یک تیرى هدف قرار داد، هدف گرفت آن حضرت را.

فَصَرَعَهُ با آن تیر او را از روىِ اسب بر روىِ زمین انداخت. فَناداهُ یا اَبَتاه‏عَلَیْکَ منى السَّلام (گریه حضار و مقام رهبرى) صداى جوان بلندشد که پدر خداحافظ! هذا جَدّى یَقرَءُکَ السَّلام و یَقول لک عَجِّلِ القُدومَ‏علینا.

همین یک کلمه را على‏اکبر بر زبان جارى کرد ثُمَّ شَهِقَ شَهْقَةً فَمات بعدآهى کشید یا فریادى کشید و جان از بدنش بیرون رفت.

فَجاءَ الْحُسَیْنٌ(ع) امام حسین تا صداىِ فرزند را شنید، آمد به‏طرف میدانِ جنگ، آنجایى که جوانش روى زمین افتاده است. حَتّى وَقَفَ‏عَلَیْهِ... آمد تا بالاىِ سر این جوان رسید وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلى خَدِّهِ صورتش راروى صورت على‏اکبر گذاشت وَ قالَ قَتَلَ اللَّه قوماً قَتَلوکَ ما اَجْرَأَهُمْ عَلَى اللَّه‏حضرت شروع کردند این کلمات را چند جمله‏اى نقل کردند. که حضرت‏صورتشان را گذاشتند روىِ صورت على‏اکبر و این کلمات را بنا کردند گفتن؛قالَ الرّاوى راوى نقل مى‏کند: کسى که این قضایا را از نزدیک به چشم خوددیده است و نقل کرده است مى‏گوید که وَ خَرَجَتْ زینَبُ بِنْت‏عَلِى(ع) مى‏گوید: یک وقتى دیدم زینب(س) ازخیمه خارج شد (گریه مقام رهبرى و حضّار) تَنادى یا حَبیباه!یَابنَ اَخاه! صدایش بلند شد اى عزیز من! اى برادرزاده من! وَ جاءَت فَأَکَبَّتْ‏عَلَیْه آمد خودش را انداخت روى پیکر بى‏جان على‏اکبر و جاءالحسین(ع) فَأَخَذَها وَ رَدَّها اِلَى النِّساء حضرت آمدند بازوىِ‏خواهرشان را گرفتند او را از روىِ جسد على‏اکبر بلند کردند، فرستادند پیش‏زنها. من یک مطلبى به ذهنم رسید از این عبارتِ ابن‏طاووس که مى‏گوید:فَاَکَبَّت عَلَیْهِ یعنى زینب که آمد، آنکه در این جمله ابن طاووس هست و دراخبارِ صحیحى هم نقل کردند، امام حسین(ع) را نمى‏گوید که‏خودش را روىِ بدن على‏اکبر(ع) انداخت، بلکه امام‏حسین(ع) فقط صورتش را روىِ صورتِ جوانش گذاشت. امّاآن کسى که خودش را روىِ بدن على‏اکبر(ع) از روىِ بى‏تابى‏انداخت، او حضرت زینبِ کبرى(س) هست. من به نظرم رسیدکه خُب این زینب بزرگوار(ع)، این عمّه سادات، این عقیله‏بنى‏هاشم، دو تا جوانِ خودش هم در کربلا شهید شدند؛ دو پسرِ خودش، دوتا على‏اکبرِ خودش هم شهید شدند یکى عون و یکى محمّد. بنده در هیچ‏کتابى، در هیچ مقتلى ندیدم که وقتى پسرهاى زینب کبرى(س) به‏شهادت رسیدند زینب کبرى(س) عکس‏العملى نشان داده باشد.مثلِ اینکه فریاد کشیده باشد، صدایى بلند کرده باشد، گریه بلندى کرده باشد،یا خودش را روى بدنِ اینها انداخته باشد. این مادرهاى شهداى زمان ماحقیقتاً نسخه زینب(س) را دارند عمل مى‏کنند و پیاده مى‏کنند.بنده ندیدم یا کمتر دیدم، مادرى را، مادرِ دو شهید، مادر یک شهید، مادرِ سه‏شهید که وقتى انسان او را مى‏بیند احساس ضعف و عجز در او بکند. مادرهاواقعاً شیرزنانى هستند که انسان مى‏بیند. این زینبِ کبرى(ع)نسخه اصلىِ این رفتارِ مادرانِ شهداى ماست.

دو پسرِ جوانش، عون و محمّد شهید شدند و حضرت‏زینب(س) عکس‏العملى نشان ندادند. امّا دو جاىِ دیگر غیر ازموردِ پسران خودش، دارد که خودش را انداخت روى جسدِ شهید. یکى‏همین‏جاست که آمد بالاىِ سر على‏اکبر و بى‏اختیار خودش را روى بدن‏على‏اکبر انداخت. یکى هم عصر عاشوراست »گریه رهبرى«. آن وقتى که‏خودش را روى بدن برادرش حسین(ع) انداخت، »گریه شدیدحضّار و رهبرى« صدایش بلند شد: یا رَسولَ اللّه! هذا حُسَیْنک مُرَمَّلٌ بِالدِّماء.